

## غزل شماره ۳۱۸

مرامی بینی و هر دم زیادت می کنی دردم  
تو رامی بینم و میلیم زیادت می شود هر دم

به سامانم نمی پرسی، نمی دانم چه سرداری  
به درمانم نمی کوشی، نمی دانی مگر دردم؟

نه راه است این که بگذاری مرا بر خاک و بگریزی  
گذاری آرو بازم پرس تا خاک رهت کردم



ندارم دستت از دامن، به جز در خاک و آن دم هم  
که بر خاکم روان گردی بگیرد دامنست کردم

فرورفت از غم عشقت دَمَمِ دم می دهی تاکی؟  
دما از من بر آوردی نمی گوینی بر آوردم

شبی دل را به تاریکی ز زلفت باز می جستم  
رُخت می دیدم و جامی هلالی باز می خوردم

کشیدم در برت نگاه و شد در تاب کیسویت  
نهادم بر لبست لب را و جان و دل فدا کردم



تو خوش می باش با حافظ، برو کو خصم جان می ده  
چو گرمی از تو می بینم، چه باک از خصم دم سردم

## تفسیر فال

جلوی هواهای نفسانی خویش را با دقت و توجه خاصی بگیرید. هر چند که در دل خود به وصال یار و نزدیک شدن به او می‌اندیشید، اما ممکن است مطمئن نباشید که آیا او نیز همان احساسات را نسبت به شما دارد یا خیر. در این میان، عشق و محبت شما آن قدر عمیق است که حاضرید جان و سر خود را برای یار فدای کنید، اما با این حال، گاهی به خاطر دلهره‌ها و تردیدها، تصمیم می‌گیرید که از یک قرار مهم صرف نظر کرده و دل به دریا بزنید تا تمامی احساسات و رازهای دل خود را بدون هیچ واژه‌ای با او در میان بگذارید. در چنین لحظاتی، مهم است که کمی صبر کنید. چراکه دست تقدیر همواره همه چیز را بر وفق مرادتان پیش خواهد برد و ممکن است آنچه انتظار دارید، با گذشت زمان محقق شود.



به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو و سلام دنیا](#)